

# عکس یاد گاری

مجموعه شعر کودک



سروده: منیژه درتومیان  
تصویرگر: طاووس صدیقی



# عکس یادگاری

تقدیم به محمد مهدی تریبی  
و به یاد شهیدان حمزه و جعفر چناری



یا حسین

دایی حمزه و جعفر  
صبح روزی بهاری  
کنار هم گرفتند  
یک عکس یادگاری

دایی حمزه و جعفر  
هر دو سپاهی بودند  
مثل دو چشمه نور  
توی سیاهی بودند

حالا دایی های من  
هر دو پیش خدایند  
وقتی دلم می گیره  
به خواب من می آیند

مادر بزرگم آن را  
گذاشته توی تاقچه  
دایی حمزه توی عکس  
نگاه کرده به باغچه

دایی جعفر خوبم  
دارد به او می خندد  
پیشانی بند او را  
با دست خود می بندد

# نامه

نوشته بود : علی جان!  
دلم گرفته اینجا  
کاشکی کنارت بودم  
به قربان تو بابا!

دیشب دیدم توی خواب  
پستچی کوچه ما  
پاکتی داد به دستم  
گفت نامه داده بابا

پاکت توی دستم  
بوی دلیری می داد  
مهر صلیب سرخش  
بوی اسیری می داد

بابا نوشته بود که  
در اردوگاه [موصل] \*  
هر شب دعا می کند  
برایم از جان و دل



نوشته بود : " مبادا  
دلت را غم بگیرد  
خند و شادمانی  
روی لب‌ت بمیرد ...

نو مرده خانه باسی  
پشت و پناه مادر  
در این زمانه باشی "

یک دفعه از خواب خوش  
با زنگ در پریدم  
مثل پرنده‌ای شاد  
به سوی در دویدم

دیدم آقای پستیچی  
پشت در ایستاده است  
گفت نامه‌ای از عراق  
بابا فرستاده است



# قاصدک

سلام سلام قاصدک!  
آمده ای از کجا؟  
خوش آمدی، عاقبت  
سرزدی خانه ما

کجا با این عجله؟  
کمی بمان کنارم  
برایت از خانه مان  
حرفهای تازه دارم

می خواستم که بگویم:  
آبجی "زری" قبول شد  
یعنی که رفت دانشگاه  
همکلاس بتول شد

مامان دارد برایش  
چادر نو می دوزد  
اما خودش مثل شمع  
یواش یواش می سوزد





می خواستم که بگویم :  
داداش رفته سربازی  
تنهای تنها ماندم  
هیچ ندارم همبازی

آهای آهای قاصدی!  
اگر ترا دست باد  
گرفت و برد " شلمچه "  
گذارت آنجا افتاد

اگر دیدی که مردی  
افتاده بر روی خاک  
چیزی از او نمانده  
جز استخوان و " پلاک "

به او بگو : " بابا جان!  
داداش رفته سربازی  
آبجی دانشجو شده  
هیچ ندارم همبازی

# همسایه

آقای همسایه هم  
برادر شهید است  
همسایه ها می گویند  
اسمش " آقا سعید " است

صدای آقا سعید  
خیلی رسا و عالی ست  
شاعر کودکان است  
او لهجه اش شمالی ست

همسایه ها می گویند  
" جانتاباز شیمیایی " ست  
یعنی : دل غریب  
آقا سعید ، خدایی ست

آمد به خانه ما

همسایه مان روز عید  
مامان می گفت که او هست  
خواهر دو تا شهید

دو تا برادر او  
دو گل ، دو روح بهار  
شهید شدند و رفتند  
تو " کربلای چهار " \*

خانم همسایه مان  
معلم " زبان " است  
خانم خیلی خوبی ست  
او اهل زاهدان است

نام یکی از عملیات  
(مندگان اسلام)



# معلم جدید ما

روزهای سخت جنگ  
بوده عضوی از 'بسیج'  
گاه در 'شلمچه'، گاه  
در دفاع از 'خلیج'\*\*

یک معلم جدید  
آمده برای ما  
صندلی چرخدار  
دارد او به جای پا

او دو پای خویش را  
توی جبهه داده است  
او معلمی عزیز  
مهربان و ساده است.

روز اول کلاس  
گفت او برای ما  
مدتی زمان جنگ  
بوده توی جبهه ها



• نام یکی از مناطق جنگی جنوب  
• خلیج فارس

# مرد قصه من



مرد کتاب فارسی  
اسب و انار دارد  
با اسب خود می آید  
وقتی باران می بارد

او توی دست هایش  
دارد انار شیرین  
او می رود خیابان  
با اکرم و با امین

در قصه من ،اما  
یک مرد زنده تر هست  
مردی که دیشب او را  
مادر به تخت می بست

وقتی که "موج" او را  
می گیرد از دل ما  
اشک است و درد و فریاد  
مردی مقابل ما

من دوست دارم او را  
او هر چه هست ، مرد است  
یک یادگار زنده  
از جبهه نبرد است

